

«بایز آمد» گامی رو به جلو در ادبیات پایداری

مرتضی ویسی

کتاب «پاییز آمد» گلستان جعفریان روایتگر خاطرات فخرالسادات موسوی، همسر شهید احمد یوسفی از شهدای زنجان است. این کتاب در حوزه تاریخ نگاری جنگ و زنان یک گام رو به جلو است. چون یکی از مشکلات و آسیب‌های مهم در حوزه خاطره نگاری جنگ بخصوص آثار خاطره‌نگاری زنان این است که این آثار به‌مرور طی این چند سال به کلیشه و تکرار دچار شده است. از این رو نویسنده، محقق یا تاریخ‌نگار شفاهی که می‌خواهد در این حوزه قلم بزند باید از خلاقیت و نگاه متفاوتی برخوردار باشد یا بتواند سوزهای متفاوتی پیدا کند که به تکرار و کلیشه دچار نشود. بیشتر کلیشه‌هایی که در آثار تاریخ‌نگاری زنان وجود دارد مربوط می‌شود به زنانی که همیشه در زندگی نقش همسری تابع یا رفتارهایی شعارگونه داشتند. البته استثنایی هم وجود دارد؛ مثل کتاب «د» اما خیلی از کتاب‌ها این ویژگی را دارند یعنی شعار بر واقعیت در داستان غلبه دارد.



گلستان جعفریان (سمت راست) در کنار فخرالسادات موسوی همسر شهید احمد یوسفی

انگاره‌ای که ۱۵- ۱۰ سال است در فضای تاریخ نگاری جنگ از سوی استناداتی از جمله مرتضی سرهنگی که پرچم دار این اتفاق است شکل گرفته و روی آن تأکید دارند این است که جنگ را نباید فقط در خاکریزها دنبال کرد و این یک اصل کلی درباره تاریخ‌نگاری زنان است که محققان باید به آن توجه کنند. کسانی در جنگ حضور داشتند که حضور عینی آنها به چشم ما نمایان نبوده، خیلی‌ها پشت جبهه بودند از جمله زنان و خانواده‌های شهدا، همسران شهید و همسران زرمنده‌ها که نمی‌شود گفت به اندازه خود زرمنده‌ها اما کمتر از آنها هم رنج نکشیدند؛ رنج فراق، سرپرستی فرزندان شان، رنج تنهایی، رنج مشکلات اقتصادی و اداره زندگی و... همچنین جهت پرداختن به این افراد هم یک کار لازم آور است هم اینکه در بطن آنها روایت‌ها و اتفاقات عاطفی بیرون می‌آید که برای مخاطب امروز بسیار شنیدنی و جذاب و گاهی اوقات غیر قابل باور است. مثل کتاب «ساجی» و رنج‌هایی که خانم ضرابی زاده در آن کتاب به تصویر کشید و برای خیلی از نسل‌های امروز غیر قابل باور بود اما واقعیت این است که خانم‌ها در این دوران رنج‌های کشیدند که ما نمی‌توانیم نسبت به آنها بی تفاوت باشیم.

کتاب «پاییز آمد» از چند جهت کتاب مهمی است. اول اینکه خانم گلستان جعفریان نویسنده کتاب با کارنامه و شناسنامه‌ای که از خود به جای گذاشته نشان می‌دهد که نویسنده باجسارتی است. نویسنده‌ای است که می‌تواند خط قرمزهایی را رد کند که به کتاب کمک کند از آن حالت شعارگونه خارج شود و برای مخاطب معنای عینی و قابل لمس‌ی پیدا کند. در این کتاب سوره خانم فخرالسادات موسوی دختری است از خانواده‌ای که کاملاً مذهبی و ارزشی نبود و در فضایی بزرگ شده که می‌توانسته مسیر متفاوتی در زندگی داشته باشد و وارد جریان‌های دیگری بشود. اما آنچه که زندگی این خانم را از رنشدن می‌کند این است که مسیر انقلاب و حجاب برایش یک مسیر انتخابی بوده و شما به کرات در این کار می‌بینید که از سمت خانواده به او فشار می‌آورند که به سمت تحصیلات نرود و خواستگاری نظامی را رد کند. پدرش راضی نبود دخترش وارد کارهای انقلابی و سیاسی بشود و حتی با یک نظامی ازدواج کند. اما آنچه که فخرالسادات موسوی در صحبت‌هایش خیلی خوب به تصویر کشیده بحث ایمان به راهش است. پدر و مادرش بسیار به او فشار می‌آورند که لباس‌های متفاوت بپوشد اما ایشان ساده زیستی را جزو مرام انقلابی‌ها می‌دانسته و به آن باور داشته و همین نکات کار را جذاب کرده است.

نمی‌خواهم داستان کتاب را بگویم اما فقط اشاره‌ای کنم به این موضوع که فخرالسادات موسوی در خاطر ایشان این‌طور روایت می‌کند که شهید یوسفی در برخورد اول رفتاری نداشته که منجر به ازدواج شود. اما توصیف عشق فخرالسادات جذبات‌های خودش را دارد که برای مخاطب شنیدنی است. به علاوه اینکه جعفریان توانسته از زندگی فخرالسادات موسوی روایت‌های تازه‌ای بیابد و عرصه‌های خصوصی‌تری از روابط آنها را مطرح کند. مثل موقع‌هایی که دوستی خبر شهادتی برای این خانواده می‌آورد خانم موسوی برای همسرش آواز می‌خواند. فارغ از اینکه این مسأله چه وجهی دارد چون رابطه زناشویی خودشان بوده بیان این موضوع کار نویی است که تاریخ‌نگاران می‌توانند به آن توجه داشته باشند که این نوع روایت‌ها می‌تواند کار را از کلیشه خارج کند. علاوه بر همه این ویژگی‌ها باید اشاره کرد که «پاییز آمد» حجم متناسبی دارد، تکرار و تواتر ندارد و به اطناب دچار نیست و اینها به خاطر زحمت‌های جعفریان نویسنده کتاب و مرتضی سرهنگی است که آن را بازخوانی کرده است.

در نهایت باید گفت جنگ هنوز که هنوز است میلیون‌ها سوره پرداخت نشده دارد که باید به آنها پرداخته شود. کتاب «پاییز آمد» را باید به فال نیک بگیریم تا این روند را بیشتر در ادبیات پایداری ببینیم و تا آنجا که می‌شود شاهد آثار کلیشه‌ای و تکراری نباشیم.

من می‌پرسید برای من مسأله می‌شود! این را می‌خواهم بگویم که چرا یک کار سه سال طول می‌کشد. چون زمان طبیعی انجام یک کار بین ۶ تا ۹ ماه است، نهایت یک سال اما چرا یک کار یک ساله باید اینقدر طول می‌کشید؟ برای اینکه راوی دچار چالش می‌شد و هر فصل را که می‌خواند، می‌گفت که لطفاً بی خیال این کار شوید... من اصلاً نمی‌خواهم خاطراتم چاپ شود. من این را هم اینجا می‌گویم که همراه وقتی اولین چاپ «پاییز آمد» منتشر شد و به بازار آمد، علی آقا پسر فخرالسادات به من زنگ زد که حاج خانم گریه می‌کند و می‌گوید که با چاپ کتاب آبروی من در زنجان می‌رود! باید این کتاب جمع و بعد هم خمر شود. من بعد از سه سال که هر روز هر هفته با ایشان این برنامه را داشتم که این قسمت باید حذف شود، این صحبت‌ها باید بیاید، این قسمت باید تغییر کند، دفعه آخر با زبان پر خاش صحبت کردم و وقتی علی آقا گفت گوشی را می‌دهم حاج خانم را آروم کنید، گفتم من اصلاً با حاج خانم صحبت نمی‌کنم، آن روزی که حاج خانم یک دختر ۱۶ ساله بود و علی رغم میل پدر و مادرش تنها سوار پیکان احمد شد و آنها بهش گفتند که نرو این راه پر از آسیب است، با این مرد ازدواج نکن، هنوز هم راه برای برگشت هست، اما باز هم سوار ماشین شد و در جاده زنجان - تهران در آن برف و بوران به تهران رفت و به عقد احمد درآمد، حاج خانم همان شجاعت را الان لازم دارد! الان هم ایشان باید باهمان شجاعتی که انتخاب کرد و رفت و ازدواج کرد، با همان جرأت باید اجازه بدهد این کتاب وارد بازار بشود. جالب اینکه هفته پیش که دوباره با ایشان صحبت می‌کردم می‌گفت: «خانم جعفریان من باز خودم را که می‌بینم احساس می‌کنم که بارم سبک شده و این باری که این همه سال بعد از شهادت احمد روی شانه‌هایم بود زمین گذاشتم». این از جمله چالش‌هایی است که ما با راوی سوره‌هایمان داریم. آنها همیشه نگرانند که بایزند و با زبانی حرف بزنند که من محقق از آنها می‌خواهم؛ البته محقق‌ها هم باهم متفاوت هستند. وقتی محقق‌ی با همان زبان کلیشه‌ای با او صحبت می‌کند، او هم جواب‌های همیشگی را ترحویل می‌دهد. اما وقتی من سؤال‌هایم را از زاویه‌های دیگر مطرح می‌کنم و با او وارد گفت‌وگو می‌شوم ممکن است زمان بیشتری ببرد و یک تا دو سال هم طول بکشد اما تجربه در کارهای قبل ثابت کرده وقتی نتیجه مشخص می‌شود همه از محصول کار راضی می‌شوند.

■ **بعضی‌ها می‌گویند «پاییز آمد» یک تراژدی عاشقانه است که خانم جعفریان حد و مرزها را در این کتاب شکسته‌اند، توضیحی در این باره می‌دهید؟**

اگر من این کار را کردم فقط صرف این نبوده که عشق گفتاری را به عشق رفتاری تبدیل کنم بلکه به این دلیل بوده که نشان بدهم فخرالسادات که بدون رضایت کامل پدر و مادرش که یک ازدواج ناخواسته برای پدرش بود یعنی پدری که خودش نظامی بوده و می‌داند که این کار دارای چه فراز و نشیب‌هایی است و از روی دلسوزی نمی‌خواهد دخترش با این مرد ازدواج کند. برای اینکه مخاطب امروز بفهمد یک زندگی عاشقانه از دست دادنش چقدر وحشتناک است، من می‌ایم و وارد جزئی‌ترین روابط فخرالسادات و احمد می‌شوم به این دلیل که می‌شیرینی این عشق را نشان بدهم تا وقتی فخری می‌رود سر جنازه احمد و می‌بیند که دست‌های احمد آویزان است و باید باور کند که احمد برای همیشه رفته و او مانده و عشق‌شان، تلخی این حس باید کاملاً مشخص بشود؛ یعنی تا وقتی که من به شربینی این عشق در بطن کتاب نرسیده باشم تلخی جدایی زنان از همسر شهیدشان و این تلخی که تا آخر عمر همراهشان است برای مخاطب ملموس نمی‌شود. به‌نظر من این آدم‌ها هیچ وقت نمی‌توانند دوباره عاشق شوند و زندگی معمولی داشته باشند و این باید دریابید. آن چیزی که به‌عنوان آسیب در حوزه ادبیات دفاع مقدس وارد دارد، این است که ما همیشه در لایه سطحی به این موضوع پرداخته‌ایم و اکنون که من در عمق زندگی فخرالسادات وارد شدم، می‌بینم که چقدر عجیب و پیچیده است. این زن در عین حال که از آرمان‌هایش پررنگشته به آنها معتقدتر شده، اما بسیار شرایط پرفراز و نشیب و پیچیده‌ای را چه از لحاظ روحی و جسمی و چه خانوادگی، پشت‌سر می‌گذارد. اینها همان بهایی است که مابایت از دست دادن این آدم‌ها دادیم و جامعه باید این را بفهمد و احترام بگذارد و بداندن که به یک جمله‌که آرامش داریم، اکتفا نکنیم و بدانیم تا زمانی که نفس می‌کشیم، مدیون شهدایی هستیم که نگذاشتند یک وجب از خاک کشورمان از بین برود چون همسران شهدا هنوز زیر سقف خانه‌هایشان جنگ جریان دارد و به‌نظر من باید جامعه این را درک کند. برای همین هم در «پاییز آمد» من از عشق لفظی و کلامی وارد عشق رفتاری شدم اما این به معنی رمز شکستن در ادبیات پایداری نیست بلکه من سعی می‌کنم برای خواننده کتاب علامت‌سؤالی باقی نگذارم.



گلستان جعفریان نویسنده و پژوهشگر حوزه دفاع مقدس در گفت و گو با «ایران» تشریح کرد:

تلخ‌وشیرین خاطره‌نگاری دفاع مقدس

مرجان قندی

خبرنگار

مهم‌ترین ویژگی آثار جعفریان در حوزه دفاع مقدس، نگاه متفاوت او به جنگ است. جعفریان در کتاب‌هایش به دنبال یافتن پاسخ سؤال‌هایی است که در ذهن دارد. او درباره انگیزه‌اش برای نوشتن خاطرات فخرالسادات موسوی می‌گوید: «سؤالی که برای من به‌وجود آمد و باعث شد این موضوع را بگیری کنم و ممکن است سؤال خیلی از افرادی باشد که در حوزه ادبیات پایداری مطالعه می‌کنند و حتی سؤال جامعه باشد، این بود که وقتی شهید یوسفی روبه‌روی خانم موسوی می‌نشیند و می‌گوید شک نکن که من شهید می‌شوم و در خوشبختانه‌ترین حالت جانباز خواهم شد، چون هدف من است، چطور دختری که می‌داند این همسر را از دست می‌دهد و این مرد نمی‌تواند کنارش بماند، تصمیم می‌گیرد با او ازدواج کند؟ برای پاسخ به این سؤال به زنجان رفتم و مصاحبه‌ها را شروع کردم تا بفهمم در دل این آدم‌ها یا آدم‌هایی شبیه فخرالسادات چه می‌گذشته؛ دخترانی که می‌دانستند این همسر را از دست می‌دهند، اما با هم‌ها به‌د از این زندگی‌های پرفراز و نشیب می‌گذاشتند. «با گلستان جعفریان، نویسنده‌ای که بیش از ۲۰ سال در عرصه ادبیات پایداری قلم زده است و از اولین اثرش (از چند ل‌تا جنگ) تا آخرین اثر او یعنی «پاییز آمد» ردی از پرداختن به موضوع نقش زنان در جنگ تحمیلی دیده می‌شود به گفت‌وگو نشستیم‌ایم که حاصل آن پیش رویتان قرار دارد.

برخورد می‌کنید که همه در آن نمی‌توانند موفق عمل کنند؟

وقتی که ما نه تنها با موضوع ادبیات پایداری بلکه با هر موضوعی مثلاً درباره لباس زاویه دار برخورد کنیم و بگویم فقط لباسی که این رنگ را دارد قابل توجه، تبلیغ و ترویج است، مسلماً ما از لباس‌های دیگر غافل می‌شویم. برای همین درباره یک موضوع تفکری این مسأله خیلی عمیق‌تر است و وقتی ما در ادبیات پایداری با نگاه مشخصاً تبلیغی برخورد می‌کنیم و می‌گوییم که این نوع کار مورد اقبال است و باید رویش کار شود، از جنبه‌های دیگر دور می‌مانیم و این موضوع نه تنها به مخاطب بلکه به محقق و جامعه و از همه مشخص‌تر به خود راویانی که ما سراغ‌شان می‌رویم، آسیب می‌زند. در حقیقت خیلی از راوی‌ها بعد از گذشت ۴۰ سال از پایان جنگ هنوز هم یک جو‌ری حرف می‌زنند که انگار ما در سال ۱۳۷۰ هستیم و کار کردن با این راوی‌ها مشکل است. مثلاً من خودم با منیژه مشکل داشتم چون از یک جهت فکر می‌کرد من همان چیزهایی را از او می‌خواهم که در همه مصاحبه‌های تکراری از او خواسته بودند، مثل اینکه شما چطور مقاومت کردید؟ چطور در این سال‌ها نشکستید؟ و... درباره فخرالسادات هم که یک زن انتخاب‌گر بود و خودش خواسته بود با یک پاسدار زندگی کند موضوع شدیدتر بود چون می‌گفت احمد در این شهر جزو شهدای درجه یک است، شما می‌خواهید من از چه چیزی بگویم! من نوی این شهر آبرو دارم! خانم جعفریان این سؤال‌هایی که شما از

بود که همسران شهدا چرا می‌ماندند و این همه مصیبت را به جان می‌خریدند؟ منیژه چرا علی پسرش را به مادر بزرگش نداد تا برود و دوباره ازدواج کند؟ من این را اینجا برای بار اول می‌گویم که منیژه یک ماه قبل از فوت‌اش تلفنی با من صحبت می‌کرد که گفت: «خانم جعفریان، الان که به زندگی‌ام نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که شاید انتخاب درست‌تر همان پیشنهادی بود که بنیاد شهید و خانواده حسین آمدند به من و خانوادهم دادند و گفتند حسین مفقودالاثراست؛ تو جوانی، پسر ۴ ماهه‌ات را به ما بده و برو و ازدواج کن...» الان هم که دارم این را تعریف می‌کنم حالم منقلب می‌شود. من دوباره با خودم فکر می‌کنم چرا این زن‌های جوان بعد از شهادت همسرانشان پای تعهدشان می‌مانند؟ چه چیزی باعث می‌شود آنها این تصمیم را بگیرند؟ همسران شهدایی بودند که دوباره ازدواج کردند حالا مثل هر ازدواج دیگری موفق یا ناموفق بوده اما بالاخره آنها ریتم طبیعی زندگی را تجربه کردند. اما برخی دیگر یک ریتم کاملاً غیرطبیعی زندگی را تجربه و برخلاف جریان آب شنا کردند و من به این دلیل و با این علامت سؤال که چرا این زن‌ها این سختی‌ها و مصیبت را بعد از شهادت همسرانشان به جان می‌خرند، سراغ فخرالسادات موسوی و نوشتن کتاب «پاییز آمد» رفتم.

■ **در خاطره نگاری همسران شهدا با چه چالش‌هایی مواجه می‌شوید و چطور با آنها**

آقایان هم کتاب را با علاقه خوانده بودند و برایشان جالب بود. من از همسر جانبازی پیام داشتم که می‌گفت تا به حال کسی ما را ندیده بود، من هم شرایطی شبیه «منیژه» داشتم و برایم خیلی جالب بود، با خواندن کتاب انگار تازه من هم جرأت حرف زدن پیدا کردم! یا وقتی به فرهنگسراهای محله‌ها می‌رفتم خانم‌هایی می‌آمدند و می‌گفتند شرایط «منیژه» که چیزی نبود ما شرایط خیلی بدتری داریم، همسر من هنوز هم با مشکلات اعصاب و روان دست و پنجه نرم می‌کند و گاهی زندگی را به من و بچه‌هایم تلخ می‌کند اما ما باز هم کنارش ماندیم و به او احترام می‌گذاریم. می‌زدند و دختران جوانی می‌آمدند برای حرف زدن و می‌گفتند به خاطر برخی مشکلات تا به حال حاضر نبودند بگویند پدرشان جانباز یا آزاده بوده، به من می‌گفتند شما فقط «منیژه» را دیدید اما شبیه «منیژه» خیلی زیاد است. من معتقد هستم اگر ما از این دست کتاب‌ها بیشتر داشته باشیم جامعه که نسبت به ادبیات پایداری زاویه دارد، چون اغلب دید تبلیغی به آثار این حوزه دارند، از این زاویه درمی‌آید و به نظرم با آغوش باز از این آثار استقبال می‌کنند. من با کتاب «روزهای بی‌آینه» دیدم که مخاطب عام علاقه نشان داد و جرأت کرد بیاید و بگوید که من همسر آزاده‌ای هستم که او وقتی دچار حمله عصبی می‌شود من را تنگ می‌زند و بعد از چند دقیقه وقتی آرام می‌شود گریه می‌کند، من را می‌بوسد و از من عذرخواهی می‌کند. با خواندن این کتاب مردم جرأت پیدا کردند درباره چالش‌هایی صحبت کنند که شاید تا قبل از خواندن کتاب فکر می‌کردند جامعه آنها را عیب می‌داند و ادبیات پایداری آنها را عیب و ایراد می‌داند و این به‌نظر من خیلی بد و بزرگ‌ترین ظلمی است که ما داریم در حق عزیزانمان می‌کنیم؛ همه آنها‌یی که درگیر جنگ شدند و الان دچار بیماری‌های سخت هستند و دچار مشکلات اعصاب و روان‌اند و خانواده‌هایشان هم درگیر این مشکلات هستند و ما در این سال‌ها آنها را به حاشیه بردیم.

■ **چه عواملی سبب شد تا خود شما در عرصه نویسندگی با محوریت ثبت خاطرات همسران شهدا قدم بگذارید و چطور به فکر نگارش خاطرات خانم فخرالسادات موسوی افتادید؟**

من همیشه می‌گویم که محقق ادبیات پایداری باید در این حوزه سؤال و مسأله داشته باشد. ما نمی‌توانیم الان فقط با یک رویکرد تبلیغی سراغ سوره‌هایمان برویم. ما باید بدانیم چرا سراغ خانم یا آقای ایکس می‌رویم. بعداز نوشتن درباره زندگی «منیژه» متأسفانه شاهد

■ **آیا با توجه به نقش مهم زنان در جنگ آن‌طور که باید تاکنون در آثار تولید شده ادبیات پایداری به این موضوع پرداخته شده است؟**

به‌نظر من ۴۰ درصد آنچه درباره نقش زنان در جنگ بوده به رشته تحریر درآمده است که در میان آنها آثار خوب هم کم نیست؛ اما شاید بگویند الان که ۳۳ سال از پایان جنگ می‌گذرد ۴۰ درصد کم است! اما من نمی‌توانم به آثاری که در این خصوص داشتیم نمره بیشتری بدهم؛ البته برای این صحبت‌ها دلایلی هم دارم؛ آنچه در این باره در بازار کتاب موجود است راجع به زنانی است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با جنگ درگیر بودند. این اتفاق به‌خاطر این است که ما نگاه‌مان به شخصیت زن‌هایی که درگیر جنگ شدند مبتنی بر اعتقاد و ایدئولوژی است. یعنی ما سراغ زن‌هایی می‌رویم که همیشه الگو هستند؛ با خودشان در بحث انتخاب همسرشان کاملاً اعتقادی رفتار کردند؛ با پاسدار یا پسری ازدواج کردند و با یک پینشی به سراغ آنها رفتند یا اگر خودشان به جنگ رفتند حتماً دارای بینش مذهبی و ایدئولوژی بودند. اما ما کمتر به سراغ زن‌هایی رفتیم که به‌طور ناخواسته درگیر جنگ شدند؛ یعنی یا مرتزقین بودند یا اینکه ازدواج کردند همسرشان به جبهه رفته و همسر جانباز، اسیر و آزاده یا شهید شده و آنها مجبور شدند با شرایط جدیدشان مبارزه کنند. برای مثال می‌توانم به کتاب «روزهای بی‌آینه» روایت زندگی منیژه لشکری، همسر سرلشکر خلبان، شهید آزاده حسین لشکری اشاره کنم. خانم لشکری می‌گفتند: «مجرد که بودم همیشه دوست داشتم با یک خلبان باشخصیت و با دیسپلین که از نظر شرایط اجتماعی و مالی در سطح قابل قبول باشد، ازدواج کنم که با حسین ازدواج کردم. اما جنگ مثل طوفان به زندگی من زد و من مجبور شدم در بحث عشق و استقامت، تعهد به همسر و مادر بودن را انتخاب کنم». به‌نظر من اینها متأسفانه دنبال زندگی‌نامه این زن‌ها نرفتمیم یا اگر هم کاری در این زمینه انجام شده واقعا انگشت‌شمارند و این جای تأسف دارد.

■ **شما بعد از چاپ و انتشار دو کتاب «روزهای بی‌آینه» و «پاییز آمد» چه بازخوردهایی از مخاطبان دریافت کردید و بیشتر مخاطبان این نوع کتاب‌ها از چه قشری هستند؟**

«پاییز آمد» تازه وارد بازار کتاب شده و هنوز زود است که بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم، اما «روزهای بی‌آینه» هم در میان خانم‌ها و آقایان و هم دختران و پسران مخاطب داشت. شاید بتوانم بگویم همانقدر که زنان و دختران از کتاب استقبال داشتند،